مکاشفه ۲۱، ۱ تا ۷

سپس آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم، زیرا آسمان اوّل و زمین اوّل سپری شده بود و دیگر دریایی وجود نداشت2 .و شهر مقدّسِ اورشلیمِ جدید را دیدم که از آسمان از نزد خدا پایین می‌آمد، آماده شده همچون عروسی که برای شوهر خود آراسته شده باشد3 .و از تخت، صدای بلندی شنیدم که گفت: »اینک، مسکن خدا با آدمیان است، و او با آنها ساکن خواهد شد؛ و ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. 4او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اوّل سپری شد«.
5سپس آن تخت‌نشین گفت: «اینک همه چیز را نو می‌سازم.» و گفت: «اینها را بنویس زیرا این سخنان درخور اعتماد است و راست است6 «.باز به من گفت: «به انجام رسید! من 'الف' و 'ی' و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمهٔ آب حیات به‌رایگان خواهم داد7 .هر که غالب آید، این همه را به میراث خواهد برد، و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود .
خداحافظی کردن آسان نیست. وقتی فرزندی خانه ی پدری را ترک می‌کند، وقتی انسانی پس از سال‌ها مجبور می‌شود خانه ی خود را ترک کند تا به خانه ی سالمندان برود، و بیش از همه، وقتی عزیزی از دنیا می‌رود، قلب ما به درد می‌آید.
خداحافظی کردن دردناک است. آدم‌ها، خانه‌ها و تجربه‌ها به دل ما می‌نشینند. آن‌ها بخشی از ما و هویت ما هستند. و وقتی باید با آن‌ها خداحافظی کنیم، چیزی در درون ما می‌میرد. تحملش تقریباً ناممکن است. و من باور دارم که هر یک از شما این را به شکلی خاص می‌دانید، زیرا همه ی شما مجبور شده اید خانواده، سرزمین، زبان و فرهنگ خود را پشت سر بگذارید تا با سرزمینی تازه آشنا شوید. پس شما به‌خوبی می‌دانید خداحافظی یعنی چه، و می‌دانید که این بخشی از زندگی است. همه ی ما این را می‌دانیم: زندگی ما در این دنیا محدود است. اما تحمل این فکر هم سخت است، و به همین دلیل معمولاً آن را کنار می‌گذاریم. از آن هم غریب‌تر و ترسناک‌تر این فکر است که کل دنیای ما ابدی نیست. آغازی دارد و پایانی.

اینکه باید خداحافظی کنیم، تنها دردناک و ترسناک نیست. ما را به این پرسش نیز می‌کشاند: آیا پشت پرده چیزی هست که ما نمی‌توانیم ببینیم؟ در واقع دنیای نادیدنی به همان اندازه ی دنیای دیدنی بخشی از هستی ماست. گربه‌ای که در سوراخ موش به دنبال موش پنجه می‌کشد، باید به حس‌هایی غیر از بینایی تکیه کند. ما هم می‌دانیم که چیزهایی هست که نمی‌توانیم ببینیم.

یوحنا، صاحب مکاشفه، میان دو دنیا زندگی می‌کرد: دنیای چیزهایی که می‌شد دید، و دنیای چیزهایی که نمی‌شد دید. از یک سو دنیای دیدنی بود، پر از رنج و قدرت‌های شریر. چشمان او مصلوب شدن عیسی را دیده بود و نیز کلیسای عیسی را که آن هم زیر آزار و جفای سخت رنج می‌برد. یوحنا نیز بارها و بارها مجبور بود از آنچه دوست داشت جدا شود. اما یوحنا میان دو دنیا زندگی می‌کرد. خدا پرده را برای او کنار زده بود تا بتواند پشت پرده را ببیند و حقیقتی را مشاهده کند که برای همه آشکار نبود. و یوحنا می‌خواهد همین دنیای نادیدنی را به چشمان ما نشان دهد. او به‌ویژه زمانی می‌خواهد این کار را بکند که دنیا با رنج بزرگش بر ما فشار می‌آورد و می‌خواهد امید و ایمان ما را از ما بگیرد. و آنچه یوحنا می‌بیند، دنیایی نو است.

یوحنا از جنگ اتمی و فاجعه‌های اِقلیمی چیزی نمی‌دانست. با این حال دقیقاً می‌دانست علت ویرانی دنیا چیست. آنچه زندگی ما را خراب می‌کند، در نهایت چیزی است که در درون ماست. فاجعه‌هایی که به دست انسان پدید می‌آیند گوناگون‌اند. اما همه

در نهایت به یک سرچشمه بازمی‌گردند: به باغ عدن، جایی که انسان با اراده ی آزاد خود تصمیم گرفت خدا را ترک کند. انسان‌ها خود را بالاتر از خدا قرار می‌دهند. می‌خواهند خودشان تعیین کنند چه چیزی نیک است و چه چیزی بد. این موضوعی مربوط به گذشته نیست، بلکه موضوعی همیشگی است، و هیچ‌یک از ما از آن مستثنا نیستیم. ما با نیروی خودمان نمی‌توانیم این چارچوب را بشکنیم. و درست به همین دلیل است که این‌قدر بیماریم، این‌قدر رنج می‌کشیم و بارها و بارها اشک می‌ریزیم، زیرا چیزهای بسیاری برای از دست دادن داریم.

یوحنا دنیایی نو دید. خدا این را در رؤیایش در جزیره ی پَطمُس به او بخشید. اما یوحنا این دنیای نو را در واقع خیلی پیش‌تر دیده بود. او آن را در عیسی شناخته بود. عیسی خودِ این دنیای نو است. او به سوی سوگواران و بیماران رفت، آنان را تسلی داد و شفا بخشید تا به آنان نشان دهد: تو در دیوارهای تنگ رنجت زندانی نیسی. چیز دیگری هم هست. عیسی بخشش را اعلام می‌کند. او آغازی تازه و وطنی تازه می‌بخشد. عیسی این را از همه آشکارتر بر صلیب نشان می‌دهد، جایی که گناه جهان را بر دوش می‌کشد و به جنایتکاری که در کنارش مصلوب شده بود وعده می‌دهد: «امروز با من در فردوس خواهی بود.» و همه ی این‌ها را با رستاخیزش در روز سوم تأیید می‌کند. بدین ترتیب عیسی پیروز بر مرگ، بر گناه و بر هر چیزی است که ما را از خدا جدا می‌کند. او درِ ورود به وطن تازه ی ماست. و او امروز نیز ما را صدا می‌زند: «بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، و من شما را آرامی خواهم بخشید.»

یوحنا این را از مدت‌ها پیش فهمیده بود. اما اکنون، در جزیره ی پطمس، نگاهی دیگر به او بخشیده شده بود که آن را با ما در میان می‌گذارد. او اورشلیم جدید و دنیای نو را می‌بیند. این دنیای نو کاملاً با دنیایی که امروز می‌شناسیم فرق دارد. در آنجا دیگر اشک جدایی نیست. خدا خودش آن را پاک خواهد کرد. و همه ی این‌ها فقط به این دلیل ممکن است که خدا خودش جهان را از نو خواهد آفرید. او می‌فرماید: «اینک همه‌چیز را نو می‌سازم!» این آیه، آیه ی سال ۲۰۲۶ در کلیساها نیز هست.

برای اینکه بفهمیم چه چیزی این دنیای نو را این‌قدر متفاوت می‌کند، باید یک بار دیگر به باغ عدن برگردیم. آنچه دنیای امروز ما را این‌قدر پر از شرارت می‌کند، جدایی از خداست. آنچه دنیای نو را این‌قدر خاص می‌کند این است که ما خدا را در آنجا رو در رو خواهیم دید و او کاملاً به ما نزدیک خواهد بود. حضور او همه‌چیز را در خود خواهد گرفت. یوحنا از طریق عیسی بخشی از این دنیای نو را پیش‌تر شناخته بود، و برادران و خواهرانش نیز. ما دست خود را به سوی آنان دراز می‌کنیم. زیرا ما نیز حضور زنده ی خداوندمان عیسی را در شام خداوند تجربه می‌کنیم، زمانی که کلامش را می‌شنویم. اما آن روی دیگر را هم می‌شناسیم. دنیای نو هنوز نیامده است. ایمان ما متزلزل می‌شود. همیشه ایمانمان را احساس نمی‌کنیم، و گاهی حتی برعکس. و گاهی هم کلامی را که خدا به ما می‌گوید نمی‌فهمیم. همه ی این‌ها در دنیای نو خدا از میان خواهد رفت. خدا همه‌چیز را در بر خواهد گرفت. کلام خدا می‌گوید: «اینک خیمه ی خدا با آدمیان است.» خدا در خیمه‌ای در میان ما ساکن خواهد شد. خیمه دیوارهای نازک دارد و در ندارد. خدا هر لحظه در دسترس است. و هر آنچه ما را از خدا جدا می‌کند، از میان رفته است.

یوحنا همه ی این‌ها را دید و مأمور شد آن را بنویسد، برای تسلی کلیسای زمان خودش و برای ما. زیرا همه ی آنچه را روزی در آسمان خواهیم دید و تجربه خواهیم کرد، می‌توانیم از همین حالا به‌صورت ناقص و تکه‌تکه تجربه کنیم. دیوارهای میان ما و خدا در اینجا هم نازک‌اند. وقتی در شام خداوند شرکت می‌کنیم و مسیح را با بدن و خونش به‌راستی دریافت می‌کنیم. و روح‌القدس فقط یک احساس نیست، بلکه خودِ خداست که وارد زندگی ما می‌شود و ما را تنها با وعده دلخوش نمی‌کند، بلکه به‌راستی تسلی می‌دهد. این به ما جرئت و نیرو می‌بخشد.

یوحنا میان دو دنیا زندگی می‌کرد. او از یک سو با نگاهی روشن ویرانی، نفرت و رنج مسیحیان را می‌دید. و درست از دل همین وضعیت، خدا چشم او را به دنیای نو گشود. به همین شکل خدا به ما نیز دلگرمی می‌دهد. در زندگی ما سختی هست. بارهایی هست که به‌آسانی نمی‌توانیم آن‌ها را بر دوش بکشیم. شاید حتی تلخی‌هایی، یا احساس‌هایی که در ما مرده‌اند. یوحنا به ما نشان می‌دهد که زندگی ما در اینجا هنوز فصل آخر نیست. فصل آخر، یعنی دنیای نو خدا، هنوز پیش روی ماست. و به آن امید داریم. آمین.